

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: بیست و ششم - زمستان ۱۳۹۴

از صفحه ۱۳ تا ۳۰

## «آتش» در شعر عطار با محوریت «تمثیل»\* [۱]

اسماعیل عبدی مکوند

عضو هیأت علمی سما،

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز- ایران

### چکیده

تمثیل در ادبیات عرفانی نقش بسزایی دارد. تمثیل‌های عرفانی، تنها در گروهی از واژه‌ها یا ترکیبات ظاهر نمی‌شوند بلکه گاهی تمثیل در یک واژه به کار می‌رود از قبیل آب، آتش، باد، خاک، دریا، کوه و غیره. در این حالت پیوند تمثیل و نماد، ناگسستنی است. استعاره‌ها کارکرد تمثیلی می‌یابند. کنایات، مجازها و تشبیهات نیز از این آمیختگی، بیرون نیستند. ادبیات عرفانی به دلیل سر و کار داشتن با عموم مردم و به خاطر بافت غیر تخصصی و بی‌تکلف خود، به دلیل استفاده از زبانی ساده و همه‌کس فهم و به خاطر ساده کردن حقیقت‌های سخت و دشوار فهم، اغلب از «تمثیل» که سنت رایج در فرهنگ و زبان مردم است، برای مجاب کردن مخاطب استفاده می‌کند. بررسی کارکرد تمثیلی «آتش»، به روش کتابخانه‌ای - اسنادی با رویکرد تحلیلی، و گاهی توصیفی، بر عهده این مقاله است.

واژگان کلیدی: شعر عطار، ادبیات عرفانی، تحلیلی و توصیفی، تمثیل، آتش.

---

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۲۰

پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: abdimakvand@yahoo.com

ای گشته دلم بی تو چو آتشگاهی  
وز هر رگ جان به آتش تو راهی  
چون می‌دانی که دل پر آتش دارم  
ناآمده بگذری چو آتش خواهی  
(مختارنامه، ۱۳۸۹: ۲۳۸)

## درآیه

تمثیل را «استدلال، استعاره تمثیلیه، مجاز مرکب بالاستعاره، تشبیه تمثیل و...» نامیده‌اند، تمثیل از دیرباز تا کنون در شعر فارسی کاربرد داشته و در تعریف و طرح و بررسی محل اختلاف نظر میان اهل ادب بوده است. این شگرد بلاغی در متون نظم و نثر فارسی در انتقال و تفهیم مفاهیم عقلی، ذهنی و انتزاعی شاعران و نویسندگان به مخاطبان بسیار مؤثر و کارآمد بوده است.

جواد مرتضایی با طرح فرضیه‌ای یا پرسشی به نگارش مقاله علمی - پژوهشی پرداخته‌اند که تمثیل از موضوعات علم بدیع است یا علم بیان؟ در آن مقاله ایشان سعی نموده ضمن نقل و نقد دیدگاه‌ها و تعاریف مختلف از تمثیل، تعریفی دقیق از آن ارائه و انواع آن را معرفی نماید و نشان می‌دهد تمثیل از شاخه‌های تشبیه و تصویر بلاغی؛ و از موضوعات علم بیان است. [۲]

آتش، یکی از چهار عنصر است. که در نظر ایرانیان قدیم مقدس بوده، در داستان‌های ملی ایران، پیدایش آن را به هوشنگ نسبت داده‌اند. جنبه اصلی دین زردشت/زرتشت تقدیس آتش است. نگاهبانی آتش در جهان مادی به اردیبهشت سپرده شده است. بنا بر روایات اسلامی فرشته و پری از آتش آفریده شده‌اند و آتش پاک‌ترین عناصر و از مطهرات است. صوفیه آتش را با نفس اماره آدمی تطبیق داده‌اند. در ادب و شعر فارسی، آتش با معانی کنایی فراوان و در صورت‌های رمزی و تمثیلی پرشمار مورد اشاره قرار گرفته است. در گذشته گویا آتش خواستن از خانه همسایه مرسوم بود و در آثار عطار به این موضوع بارها اشاره شده است.

پیشینه این پژوهش را باید در دو محور تمثیل و عطار به طور اعمّ و کارکرد تمثیلی آتش در شعر عطار به طور اخصّ بررسی نمود. درباره عطار و تمثیل به طور جداگانه کتاب‌ها و مقالات فراوان و باارزشی نوشته شده است. برای شناخت منابع چاپ شده درباره عطار می‌توان به کتاب‌شناسی عطار مراجعه کرد. محمود فتوحی، قهرمان شیری، جواد مرتضایی، عباسعلی وفایی و سمیه آقابابایی، سید اسماعیل حسینی اجداد و رحمت پورمحمد و محمد بهرامی نصیر محله و... مقالات علمی - پژوهشی با ارزشی در موضوع تمثیل به چاپ رسانده‌اند. محمود فتوحی در کتاب «بلاغت تصویر» تمثیل را به عنوان تصویر تجربه‌های عقلانی به خوبی با نگاهی نو بررسی نموده‌اند. سهیلا صارمی در کتاب «مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار» فهرست نسبتاً کامل از موضوعات و اصطلاحات عطار ارائه داده است.

### بحث و بررسی

دریافت معنا و مفهوم دقیق برخی از تمثیل‌های عطار، تقریباً ناممکن می‌نماید؛ به ویژه که کاربرد این گونه تمثیل‌ها غالباً جنبه نمادین دارد و می‌تواند معانی گونه‌گون داشته باشد. بهترین راه رسیدن به مفهوم دقیق آن‌ها، قرینه‌هایی است که عطار خود به دست می‌دهد.

«آتش» یکی از تمثیل‌هایی است که در شعر عطار کاربرد فراوان و چشم‌گیر دارد. از آنجا که استعاره و نماد از ملازمات تمثیل‌اند، آتش در مفهوم استعاری و نمادین خود، در معانی عشق و سختی‌ها و بلاهای آن، دنیا، تجلی، حُسن، گناه، حجاب راه، حیرت، حسرت، دل، عقبه راه، دوزخ، تعلقات دنیا و آویزه‌های این جهانی، درد و آشفتگی، فنا، شهوت و ... در شعر عطار به کار رفته است. «آتش» را در شعر عطار در ترکیبات واژگانی، نیز می‌بینیم: آتش‌پرست در معنای فریفته و دوست‌دار دنیا، آتش‌تیز در معنای غم‌عشق، آتش‌روی در معنای برق‌تجلی، آتش در چیزی زدن در مفهوم به کنار نهادن آن چیز و قطع علاقه کردن از آن، آتش‌سوزنده در خطاب به دنیا، راه آتش در مفهوم راه پر سوز و درد عشق ... و ترکیبات اضافی دیگر: آتش‌تشویر، آتش‌توبه، آتش‌حرص، آتش‌حسرت، آتش‌حُسن، آتش‌خجلت، آتش‌دل، آتش‌رشک، آتش‌سماع، آتش‌سودا، آتش‌شوق، آتش‌عشق، آتش‌شهوت ...

### تمثیل

بی‌اگر عاشقی تا درد بینی      طریق عاشقان مرد بینی  
درآمد چند آتش گرد آن ماه      فروشد آن همه آتش به یک راه  
یکی آتش از آن حمام ناخوش      دگر آتش از آن شعر چو آتش  
یکی آتش ز آثار جوانی      یکی آتش ز چندان خون فشانی  
یکی آتش ز سوز عشق و غیرت      دگر آتش ز رسوایی و حیرت  
یکی آتش ز بیماری و سستی      دگر آتش ز دل گرمی و مُستی  
که بنشانند چنین آتش به صد آب      کرا با این همه آتش بود تاب؟  
(الهی‌نامه، ۱۳۸۸: ۶۰۸۲)

عطار در الهی‌نامه «حکایت دختر کعب و عشق او و شعر او» در چندین بیت پی در پی می‌توان گفت اغلب تمثیل‌های آتش را که در آثار خود به کار برده، آورده است. آتش شعر، آتش جوانی، آتش عشق، آتش غیرت، آتش رسوایی، آتش حیرت، آتش بیماری، آتش سستی، آتش غم و اندوه، آتش مُستی و اضطراب، آتش شوق و ... در پایان آتش‌های گونه‌گون می‌گوید:

میان خون و عشق و آتش و رشک      برآمد جان شیرینش به صد رشک  
(الهی‌نامه، ۱۳۸۸: ۶۰۹۴)

### آتش عشق

از دیدگاه عطار مدار عالم، همچون مدار هستی خود او، بر عشق می‌گردد. به همین سبب بیش از تمام اصطلاحات و مفاهیم با عشق ترکیب‌های گونه‌گون ساخته است. آتش عشق بیشترین کاربرد تمثیلی آتش را در شعر عطار دارد. در اسرارنامه، عشق و خرد را با تمثیل «آتش و آب» در مقابل هم قرار می‌دهد. عشق را با خرد آشتی نیست، که عشق، آتش است و خرد، آب:

## تمثیل

چو عشق آمد خرد را میل درکش      به داغ عشق، خود را نیل درکش  
خرد آب است و عشق آتش به صورت      نسازد آب با آتش ضرورت

(اسرارنامه، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

در منطق الطیر می‌گوید: عشق آتش است و عقل دود. و چون عشق درآید، عقل گریزان می‌شود، که عقلِ مادرزاد را با عشق کار نیست:

عشق اینجا آتش است و عقل دود      عشق کامد در گریزد عقل زود  
عقل در سودای عشق استاد نیست      عشق کارِ عقلِ مادرزاد نیست

(منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۳۸۶)

همین مفهوم را در دیوان اشعار او می‌بینیم:

عقل چبوک که صد جهان عشق      نقد در جان و در دل افتادست

(دیوان، ۱۳۶۴: ۳۸)

کسی که به وادی عشق برسد غرق آتش خواهد شد. عاشق چون آتش، گرم‌رو، سوزنده و سرکش است؛ عاقبت‌اندیشی و عافیت‌کار عاشق حقیقی نیست و جهان را به وسیله آتش عشق خاکستر می‌کند. عاشق کفر و دین، شک و یقین نمی‌شناسد.

بعد ازین وادی عشق آید پدید      غرق آتش شد کسی کانجا رسید  
کس درین وادی بجز آتش مباد      وان که آتش نیست عیشش خوش مباد!  
عاشق، آن باشد که چون آتش بود      گرم‌رو سوزنده و سرکش بود  
عاقبت‌اندیش نبود یک زمان      درکشد خوش‌خوش بر آتش صد جهان  
لحظه‌ای نه کافری داند نه دین      ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین

(منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۳۸۵)

در تذکره‌الاولیا آمده که خرقانی گفت: «عشق بهره‌ای است از آن دریا که خلق را در آن گذر نیست، آتشی است که جان را در او گذر نیست ...» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۶۱: ۷۰۸) هم‌چنین

ابونصر سراج گفت: «عشق آتش است، در سینه و دل عاشقان مشتعل گردد و هرچه مادون‌الله است همه را بسوزاند و خاکستر می‌کند.» (همان: ۶۴۰)

آتش عشق در رخت و پخت هرکه افتاد وجود وی و بیم نام و ننگ از او زایل شود:

شیخ گفتا کار من سخت افتاد      آتشم در خانه و رخت او افتاد  
شد ازین آتش مرا خرمن به باد      داد کلی نام و ننگ من به باد  
چون درآید این چنین آتش به جان      کی گذارد نام و ننگم یک زمان

(منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۴۱۳)

در دیوان گوید:

عشقتش آتش بود کردم مجمرش از دل چو عود

آتش سوزنده بر هم عود و هم مجمر بسوخت

(دیوان، ۱۳۶۴: ۱۷)

«بود نبود» عاشق از این آتش است، لاجرم، از سوختن در آن خرسند و سپاسمند است:

کسی باید که از آتش نترسد      به گرد شمع چون پروانه گردد  
به شکر آن که زان آتش بسوزد      همه در عالم شکرانه گردد

(دیوان، ۱۳۶۴: ۱۳۶)

بازگفتند آن گروه سوخته      جان ما و آتش افروخته  
کی شود پروانه از آتش نفور؟      زان که او را هست در آتش حضور

(منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۴۲۱۵)

جان عاشق در مقابل آتش سوزان غیرت معشوق سوخته می‌شود. عاشق در درون آتش،

معشوق را عیان مشاهده و حضور قلب پیدا می‌کند:

درآمد پیش پیر ما به زانو      بدو گفت ای اسیر آب و جاهی  
فسردی همچو یخ از زهد کردن      بسوز آخر چو آتش گاه گاهی

(دیوان، ۱۳۶۴: ۶۸۴)

### آتش دنیا

عطار، دنیا را به منزله آتش شعله‌وری می‌داند که مردمان همواره وجود خود را در آن می‌سوزانند. شیرمردی و استواری در رهایی از آتش دنیا است. انسان در رویارویی با آتش عشق باید همچون پروانه باشد ولی در مواجهه با آتش دنیا نباید همچون پروانه، ضعیف و ناتوان باشد بلکه بایسته است انسان خوب تأمل کند تا دنیا جاننش را به آتش نکشد.

#### تمثیل

هست دنیا آتشِ افروخته	هر زمان خلقی دگر را سوخته
چون شود این آتش سوزنده تیز	شیرمردی، گرازو گیری گریز
همچون شیران چشم ازین آتش بدوز	ورنه چون پروانه زین آتش بسوز
هرکه چون پروانه شد آتش پرست	سوختن را شاید آن مغرور مست
این همه آتش تو را در پیش و پس	نیست ممکن گر نسوزی هر نفس
در نگر تا هست جای آن تو را	کاین چنین آتش نسوزد جان تو را

(منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۲۰۷۲)

وعده‌های خوش دنیایی در آن سوی آتش دنیا قرار دارند باید همچون مردان بلند همت و عارفان از آتش دنیا خذر کرد تا دل را شادمان دید.

گر تو را صد وعده خوش می‌دهند	آن نشان زان سوی آتش می‌دهند
آتش تو چیست؟ دنیا، درگذر	همچو شیران کن ازین آتش گذر

(منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۲۲۲۰)

دنیا در نزد عطار در حقیقت وجودی کنایی از دوزخ است.

وگر خواهی کز آتش بگذری تو	به آتشگاه دنیا ننگری تو
---------------------------	-------------------------

(الهی‌نامه، ۱۳۸۸: ۳۵۴۷)

عطار هم در منطق الطیر و هم در مصیبت‌نامه، دنیا را به شاه تشبیه کرده است آنگاه شاه دنیا را در تمثیل آتش ذکر می‌کند که نزدیکی به آن مایه خطر و گرفتاری است.

شاه دنیا گر وفاداری کند      یک زمان دیگر گرفتاری کند  
شاه دنیا فی‌المثل چون آتش است      دور باش از وی که دوری زو خوش است  
(منطق‌الطیر، ۱۳۸۷: ۹۶۲)

شاه دنیا بر مثال آتش است      گرد او پروانه را کشتن خوش است  
(مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۳۲۱۶)

ضرب‌المثل یا حکمت معروفی است که می‌گوید: «السُّلْطَانُ كَالنَّارِ، إِنْ بَاعَدْتَهَا بَطَلَ نَفْعُهَا وَ إِنْ قَارَبْتَهَا عَظُمَ ضَرَرُهَا» (شاه، به مانند آتش است که چون از آن دوری گزینی سود او از میان برخیزد و چون بدو نزدیک شوی زیانش افزون شود). (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۵۱؛ به نقل از التمثیل و المحاضره) و نیز حکمت و مثل «لِيَكُنِ السُّلْطَانُ عِنْدَكَ كَالنَّارِ لَا تَدْنُوا مِنْهَا إِلَّا عِنْدَ الْحَاجَةِ فَإِذَا اقْتَبَسْتَ مِنْهَا فَعَلَى حَذَرٍ» (باید که پادشاه در نظر تو چون آتش باشد، جز به هنگام نیازمندی بدو نزدیک نشوی و چون از آن قَبَسی گرفتی از آن بر حذر باشی). (همان‌جا) و در تحفه‌الملوک آمده است:

شنیدم که آتش بود پادشاه      به نزدیک آتش که جوید پناه  
(همان‌جا)

### آتش تجلی

عطار «تجلی» را در تمثیل‌های گونه‌گون از جمله: آتش، خورشید، نور، شمع، شعله و ... به کار برده است. در دیوان اشعار او آمده است:

تمثیل

یک شعله آتش از رخ تو بر جهان فتاد      سیلاب عشق در دلِ مشت‌خیز خراب افتاد  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۲۷)

آن‌چه به تجلی درآمده، تنها یک شعله از رخ معشوق و ذره‌ای از جمال او است که این همه شور در دو جهان برانگیخته، و چون یک نفس پرده از جمال برگیرد، قیامت برخیزد:



چون ز پرده دم‌به‌دم می‌تافتست هر دو عالم دم‌به‌دم می‌کاستست  
چون شود یک ره ز پرده آشکار تو یقین دان کان قیامت خاستست

(دیوان، ۱۳۶۴: ۳۲)

باز در دیوان آمده است:

آتش روی او بدید و بسوخت به تجلی چون آن شبان برخاست

(دیوان، ۱۳۶۴: ۲۲)

در منطق‌الطیر موضوع تجلی با تمثیل آتش و با تلمیح داستان حضرت موسی(ع) و آتش  
طور بیان شده است:

همچو موسی دیده‌ای آتش ز دور لاجرم موسیچه‌ای بر کوه طور  
هم ز فرعون بهیمی دور شو هم به میقات آی و مرغ طور شو

(منطق‌الطیر، ۱۳۸۷: ۶۲۴)

عطار بارها به تمثیل آتش در مفهوم تجلی اشاره کرده است:

رخ تو آتشی دارد که هر دم چو عودم بر سر آن می‌بسوزد  
چو شمع سر از آن آتش گرفتست که از سر تا به پایان می‌بسوزد

(دیوان، ۱۳۶۴: ۱۸۰)

آتشی در جمله آفاق زن نوبت حُسنِ علی‌الاطلاق زن

(دیوان، ۱۳۶۴: ۵۳۲)

### آتش حیرت

شفیعی‌کدکنی درباره حیرت می‌گوید: «با همه اهمیتی که حیرت در تجارب ارباب سلوک دارد، هیچ کدام از قدماء، حیرت را به عنوان یکی از عَقَبَاتِ سلوک یا وادی‌ها به شمار نیاورده‌اند، با این که سرانجام کار عارف جز حیرت چیزی نمی‌تواند باشد.» (شفیعی‌کدکنی،

۱۳۸۷: ۷۰۴)

عطار مرد حیران را در وادی حیرت با بیان نقیضی «آتش افسرده یا یخی سوخته» می‌خواند.  
تمثیل

آه باشد درد باشد سوز هم      روز شب باشد نه شب نه روز هم  
از بن هر موی این کس نه به تیغ      می‌چکد خون می‌نگارد ای دریغ  
آتشی باشند فسرده مرد این      یا یخی بس سوخته از درد این  
مرد حیران چون رسد این جایگاه      در تحیر مانده و گم کرده راه  
(منطق‌الطیر، ۱۳۸۷: ۳۸۲۹)

در دیوان نیز «حیرت» را با همان بیان نقیضی می‌خواند:

جانم ز سر کون به سودا در اوفتاد      دل زو سبق ببرد و به غوغا در اوفتاد  
چون آب این حدیث ز بالای سر گذشت      آتش همی به جان و دل ما در اوفتاد  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۷۵۹)

عطار «حیرت» را در مصیبت‌نامه، آتش جانسوز می‌داند:

گر بدین دریا درآیی یک دمی      حیرت جانسوز بینی عالمی  
(مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۱۸)

### آتش شهوت

عطار، شهوت را در نهاد آدمی همچون «طشت آتشی» سوزنده می‌داند که در حقیقت به فرمان نفس، پادشاه شیاطین است. چون نفس قوت گیرد شهوت نیز قوت می‌گیرد.

تمثیل

در نهاد آدمی شهوت چو طشتی آتش است  
نفس سگ چون پادشاهی و شیاطین لشکر است  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۷۴۹)

همین مفهوم را در منطق‌الطیر آورده است سپس اشاره می‌کند که آتش شهوت، آبروی تو را

برده و از دل و جسم و جان، نیرو و تاب و تحمل را گرفته است:

ای گرفته بر سگ نفست خوشی در تو افکنده ز شهوت آتشی  
 آب تو آن آتش شهوت ببرد از دلت نور و ز تن قوت ببرد  
 (منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۲۰۲۴)

در تذکره‌الاولیا به نقل از یحیی معاذ آمده است که گفت: «سیر خوردن ناری است و شهوت هیزم، که از او آتش برکنند، آن آتش فرو نشیند تا خداوند آن را نسوزد.» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۶۱: ۳۶۹)

آتش شهوت، سوزاننده جگر است:

از آتش شهوت جگرم می‌سوزد وز حرص همه مغز سرم می‌سوزد  
 (مختارنامه، ۱۳۸۹: ۱۴۵)

و در دیوان اشاره می‌کند:

چون چراغ عمر تو بی‌شک بخواهد مرد زود  
 خویشتن را همچو شمعی ز آتش شهوت متاب  
 (دیوان، ۱۳۶۴: ۷۳۸)

### آتش حسرت

عطار، آتش حسرت را از آتش دوزخ سخت‌تر و سوزنده‌تر می‌داند:  
 تمثیل

ز آتش حسرت، دل ناشاد ما آتش دوزخ ببرد از یاد ما  
 هر کجا کاین آتش آید کارگر ز آتش دوزخ کجا ماند خبر  
 (منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۳۲۳۴)

### آتش تشویر

واژه «تشویر» دو بار در منطق‌الطیر بدون همراهی با «آتش» به کار رفته است. در مختارنامه،

الهی‌نامه و مصیبت‌نامه، «آتش تشویر» دیده می‌شود.

### تمثیل

از هیبت تو این دل غم‌خواره بسوخت      دل خود که بود که جان بیچاره بسوخت  
یار ب‌م‌سوز این تن سرگردان را      کز آتش تشویر تو صد باره بسوخت  
(مختارنامه، ۱۳۸۹: ۸۴)

در الهی‌نامه خطاب به انسان می‌گوید: خداوند تو را به سوی خویش خوانده ولی تو فرمان‌بر  
شیطان گشته‌ای در نتیجه «آتش شرمساری» جان تو را می‌سوزاند.

خدا خوانده به خویشت جاودانه      تو گشته از پی شیطان روانه  
چو رسوایی خود گردد عیانت      بسوزد آتش تشویر جانانت  
(الهی‌نامه، ۱۳۸۸: ۵۰۷۵)

آتش تشویر من تا دیده شد      آب‌رویم از جگر بادیده شد  
نقد من قلبی است درویش از همه      توبه کم برگیرای بیش از همه  
(مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۵۲۳)

آتش تشویر و شرمساری، کام و زبان گناهکار را خواهد سوخت:

دلش بر آتش خجلت چنان سوخت      که از آه و دلش کام و زبان سوخت  
(الهی‌نامه، ۱۳۸۸: ۱۵۸۹)

### آتش توبه

آن خداوند قادری که می‌تواند روز را شب کند و روشنی‌ها را سیاه گرداند و سیاهی‌ها را  
تبدیل به روشنی نماید، با هر اندازه گناه می‌تواند راه برگشت را برای گناهکار باز بگذارد، و  
می‌تواند برگشت بدهد. آن‌گاه که خداوند آتش بازگشت و توبه از گناه را روشن فرماید، تمام  
گناهان را می‌سوزاند و می‌بخشاید:

## تمثیل

آن‌که داند کرد روشن را سیاه      توبه داند داد با چندین گناه  
آتش توبه چو برافروزد او      هرچه باید جمله برهم سوزد او  
(منطق‌الطیر، ۱۳۸۷: ۱۵۴۳)

عطار در دیوان اشعار به «آتش تیز توبه» اشاره می‌کند:

ای ساقی ماه‌روی برخیز      کان آتش تیز توبه بنشست  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۴۰)

## آتش حرص

عطار حرص را گردآوردن از سر جهل و انبوه کرده خواسته و سرانجام مایه زیان آزمند و حریص می‌داند. اشاره می‌کند که حرص بلای آدمی و سد راه سالک است. حرص همچون آتش است که باز پس می‌شود و سر تا به پای حریص را خواهد سوخت.

چگونگی ذره‌ای آتش سرافراز      چو در هیزم شود از پس شود باز  
تو را گر ذره‌ای حرص است امروز      به پس می‌باز خواهد رفت از سوز  
(الهی‌نامه، ۱۳۸۸: ۵۲۵۲)

آتش حرص در دیوان اشعار عطار به کار رفته است:

چه خواهی کرد زندانی نمانده پای در غفلت

گهی در آتش حرص و گهی در آب شهوانی

(دیوان، ۱۳۶۴: ۳۸۰)

## آتش حُسن

حسن و جمال حق به گونه‌های مختلف متجلی می‌شود. عطار در شوق نمودن معشوق می‌گوید:

### تمثیل

در هر چیزی تو را جمالی دگرست      در هر ورقِ حُسنِ تو حالی دگرست  
هر ناقص را از تو کمالی دگرست      هر عاشق را ز تو وصالی دگرست  
(مختارنامه، ۱۳۸۹: ۲۴۶)

در صفت روی و زلف معشوق می‌گوید:

تا حلقه آن زلف مشوش دیدم      دل را به میانه در کشاکش دیدم  
تا روی چو آتش تو دیدم از دور      دور از رویت به چشم آتش دیدم  
(مختارنامه، ۱۳۸۹: ۲۵۸)

عشق جمال جانان را دریای آتشین می‌خواند:

عشق جمال جانان دریای آتشین است      گر عاشقی بسوزی زیرا که راه این است  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۶۹)

تا دل مسکین من در آتش حُسنش فتاد      گاه می‌سوزد چو عود و گه دمی خوش می‌کشد  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۲۱۴)

### آتش روی

برق تجلی است که عاشق را به خاکستر بدل می‌کند:

### تمثیل

دل چو رویش بدیدد دزدیده      بگریخت از من و دوان برخاست  
آتش روی او بدیدد و بسوخت      به تجلی چو آن شبان برخاست  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۲۲)

ز آتش رویش چو یک اخگر به صحرا اوفتاد

هر دو عالم همچو خاشاکی از آن اخگر بسوخت

(دیوان، ۱۳۶۴: ۱۷)

### آتش سماع

حلقهٔ سماع دریای حالت است؛ باید دلی بی‌قرار داشت تا با آتش سماع به حالت‌های  
گونه‌گون عشق درآمد:

تمثیل

در حلقهٔ سماع که دریای حالت است      بر آتش سماع دلی بی‌قرار کو؟  
در رقص و در سماع ز هستی فنا شده      اندر هوای دوست دلی ذره‌ور کو؟  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۵۷۱)

### آتش غیرت

آتش غیرت، هرچیز و هرکس را جز معشوق و آن چه ملازم او است، خواهد سوخت.

تمثیل

نیست از خشک و ترم در دست جز خاکستری  
کاتش غیرت درآمد خشک و تر یک‌سر بسوخت  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۱۸)

از نظر صوفیه «چون خدای را، عزّ و علا، به غیرت وصف کنی معنی آن بُود که مشارکت  
غیر با او رضا ندهد در آنچه حق اوست، از طاعتِ بنده.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۵۴)  
نعره برداشتم به بوی وصال      آتش غیرت آبِ کارم برسد  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۱۴۷)

آتش غیرت حق تعالی دایم روشن است و عالمیان نمی‌توانند حتی یوسف زیبا را دوست  
داشته باشند در این صورت آتش غیرت خداوند می‌سوزاند. خداوند غیرتمند است و جز به او  
نباید عشق ورزید.

صفات نیک و بد آنجا بسوزد آتش غیرت      مبر جز هیچ آنجا هیچ تا برهی به دشواری  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۶۳۵)

عاشق اگر از غیرت معشوق پیوسته بهره‌مند باشد آتش ناز معشوق برای او نازی خوش است:

ناز معشوقان اگر آتش بود تو به جان می‌کش که نازی خوش بود  
(مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۶۴۸۵)

### آتش هجران

هجران چون آتشی است که عاشق را می‌سوزاند:

تمثیل

دلی که آب وصالش به جوی بود روان بسوخت ز آتش هجر تو زارزار دریغ  
(دیوان، ۱۳۶۴: ۳۶۵)

تا کی رانی از در خود دریدم تا کی سوزی ز آتش هجران جگرم  
آخر نظری کن که اگر بعد از این خواهی که نظر کنی نیابی اثرم  
(مختارنامه، ۱۳۸۹: ۲۳۹)

در تذکره‌الاولیا از قول ذوالنون آمده است: «بدان که خوف آتش در جنب خوف فراق به منزلت یک قطره آب است که در دریای اعظم اندازد؛ و من نمی‌دانم چیزی دل گیرنده‌تر از خوف فراق.» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۶۱: ۱۵۰)

### آتش قهر

دوزخ با همه سوزندگی، سوزی از تف آتش قهر معشوق است:

تمثیل

ای شمه لطف تو بهشت افروزی دوزخ ز تف آتش قهرت سوزی  
(مختارنامه، ۱۳۸۹: ۸۰)



### نتیجه

تمثیل نوعی خلأ در ذهن خواننده ایجاد می‌کند؛ یعنی به قاطعیت و شفافیّت تشبیه و استعاره در ذهن نمی‌نشیند، بلکه تأویل و توجیهی می‌طلبد. بلاغت تمثیل ناشی از انتقال معنای پنهان در درون قصّه است که در تمثیل‌های ساده به سادگی قابل درک است. عطار مفهوم تمثیل را اغلب صریحاً بیان می‌کند.

ساختار تمثیل‌های عطار و عناصر آن ساده و به دور از پیچیدگی است. از جنبه محتوایی، تمثیلات عطار اخلاقی، رمزی و تعلیمی‌اند.

عطار در حکایات و تمثیلات منظومه‌های خود مفاهیم عقلانی بسیار گنجانده است؛ از نقد آگاهی اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاق و تجربه‌های عرفانی و انتقاد از قدرت سیاسی و نقد عقل و فلسفه. ولی غزل‌هایش سراسر نمادپردازی است که یکی از این نمادها «آتش» است. تمثیل در صورت‌های نماد، استعاره، تشبیه، مجاز، کنایه، مثل، اسلوب معادله و ... نمایان می‌شود. تمثیل‌های عطار از واژه «آتش» اغلب به صورت تشبیه و استعاره است. تأثیر و کارکرد دوگانه آتش، سوزندگی و سازندگی آن در تمثیلات مورد توجه عطار بوده است.

### پی‌نوشت

[۱] این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «مضمون سازی و تصویر پردازی آتش در شعر عرفانی با تکیه بر مولانا، عطار و حافظ» با حمایت مالی آموزشکده فنی و حرفه‌ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز، اهواز: ایران است.

[۲] ر.ک. تمثیل، تصویر یا صنعت بدیعی؟ از جواد مرتضایی، چاپ شده در پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی (علمی - پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۴، (پیاپی ۱۲)، زمستان ۱۳۹۰، صص ۳۸ - ۲۹.

### منابع و مأخذ

۱. صارمی، سهیلا. (۱۳۸۶) مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار. دو جلد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۷) منطق الطیر. تصحیح و مقدمه از محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) مختارنامه. \_\_\_\_\_.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) اسرارنامه. \_\_\_\_\_.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) مصیبت‌نامه. \_\_\_\_\_.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) الهی‌نامه. \_\_\_\_\_.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱) تذکره‌الاولیا. مقدمه ناصر هیری. تهران: انتشارات گلشانی و چکامه.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴) دیوان عطار. تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
۹. مرتضایی، جواد. ۱۳۹۰. تمثیل، تصویر یا صنعت بدیعی؟ پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی (علمی - پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان. دوره جدید. شماره ۴. (پیاپی ۱۲).